سکینة الاولیاء

تالیف محمد داراشکوه فرزند شاه جهان

بکوشش دکتر تاراچند

و سید محمدرضا جلالی نائینی

سکینة الاولیاء

تألیف

محمد دارا شکوه فرزند شاه جهان

بکوشش

دکتر تاراچند

استاد فلسفه و تاریخ و سفیر کبیر سابق هند در ایران

سید محمد رضا جلالی نائینی

ELMI

مؤسسه مطبوعاتی علمی

حق چاپ محفوظ

سخن مشایخ اهل طریقت

«بعد از قرآن و احادیث نبوی هیچ سخن، بالای سخن مشایخ طریقت نیست ـ رحمهم‌الله علیهم ـ که سخن ایشان نتیجهٔ کارها و حال است نه ثمرهٔ حفظ و قال، و از عیان است نه از بیان، و از اسرار است نه از تکرار، و از جوشیدن است نه از کوشیدن، و از علم لدنی است نه از علم کسبی، و از علم ادنی الهی است نه از جهان علمنی ابی که ایشان ورثهٔ انبیاءاند»

(شیخ عطار)

• تصویر داراشکوه

تصویری ازدارا شکوه درمحضرمیان جیوو ملاشاه

محمد داراشکوه پسر ارشد **شهاب‌الدین محمد ، سلطان خرم** معروف به **شاه جهان** پادشاه **هندوستان** روز دو شنبهٔ سلخ ماه صفر سال یکهزارو بیست وچهارهجری قمری درشهر **اجمیر** بدنیا آمد .

خود او در کتاب **سفینة الاولیاء** ضمن ترجمهٔ حال خواجه **معین‌الدین چشتی** دربارهٔ تولدش مینویسد :

«ولادت این فقیردرخطهٔ **اجمیر** ، بالای ساگرتال روی داده ، درسلخ‌صفر ، نصف شب روزدوشنبهٔ یکهزاروبیست وچهارهجری . چون درخانهٔ والد ماجد فقیر سه صبیه شده‌بود وپسر نمی‌شد وسن مبارك آن حضرت به‌بیست وچهارسالگی رسیده بود ، ازروی عقیده واخلاصی که آن حضرت نسبت‌به حضرت خواجه داشتند ، به هزاران نذرونیازدرخواست پسر نمودند وببرکت ایشان حق تعالی این کمترین بنده های خودرابوجودآورد ـ امید که توفیق نیکوکاری ورضامندی خود ودوستان خودنصیب گرداند» .

شعراء ونویسندگان دربار : **جهانگیر** پادشاه درپیرامون میلاد وی قصاید وقطعاتی گفتند. ازجمله **ابوطالب کلیم همدانی** درچکامه‌ای گفته‌است :

یکی نیر از برج **شاهی** دمیده	که نورش گرفته زمه‌تابه ماهی
گرامی‌خلف این چنین‌بایدالحق	ز صاحبقران خلافت‌پناهی
بفر فریدونیش هرکه دیده	به داراشکوهیش داده گواهی
بگوش دل از بهر تاریخ آمد:	گل اولین گلستان شاهی

۱۰۲۴ ﻫ

مادر داراشکوه **ارجمند بانو** دختر **آصف خان** و نوهٔ میرزا **غیاث‌الدین محمد** معروف به **غیاث‌بیک تهرانی**- ملقب به : **مهدعلیا** وخطاب‌به : **ممتاز محل** ، زنی هنرمند و زیباو مورد علاقهٔ خاص **شاه جهان** بود و چون در سال ۱۰٤۰هجری در **برهانپور** در گذشت، **شاه‌جهان**ازمرگ‌او بسیارمتأثرشد و در صدد بر آمدآرامگاهی‌باعظمت ازسنگ‌مرمرسفید در کناررودخانه **جمنا** برای او بنا کند وبهمین منظورازاطراف واکناف**هند** و**ایران** معماران وبنایان ومهندسان‌وحجاران ونجاران ودیگرصنعتگران ماهر گردآورد وبنای **تاج‌محل**را که هم‌اکنون زیبا ترین ونفیس‌ترین ابنیهٔ تاریخی‌**هند** است بنیادنهاد .

این‌پادشاه برآن بود که درساحل دیگر **جمنا**- درمقابل بنای **تاج‌محل** - آرامگاهی هم‌ازسنگ مرمرسیاه برای خودبسازد امابعلت بیماری وناتوانی روحی و جسمی‌خاصه با چیره شدن **اورنگ‌زیب** براو بانجام این مقصود توفیق نیافت از اینروپس ازمرگ ، در کنار : **ممتازمحل** ، همسر محبوبش مدفون شد .

درایامی که **شاه‌جهان** در**قلعهٔ‌آگره** تحت‌نظربود همه روزدربالاخانه‌ای که مشرف به بنای با عظمت**تاج محل** میباشد می‌نشست . گویند‌این قدربآن ساختمان نگاه کرد که‌چشمانش آب آوردوتاریك شد-هنوز آن بالاخانه در**قلعهٔ‌آگره** همچنان باقی‌است و برای سیاحانی که به **آگره** میروند راهنمایـان هنگام بازدید **قلعهٔ مذکور**خاطرهٔ‌این‌امررایادآوری‌میکنند .

داراشکوه ایام خردسالی خودرا دردامان مادرو کنار پدر گذرانید و چون بسن شش یاهفت سالگی رسید ، **عبداللطیف سلطانپوری** یکی از فضلای **هند** - ملازمت **سلطان خرم** رایافت ومنصب تعلیم شاهزاده باو واگذار شد وباین خدمت اشتغال جست .

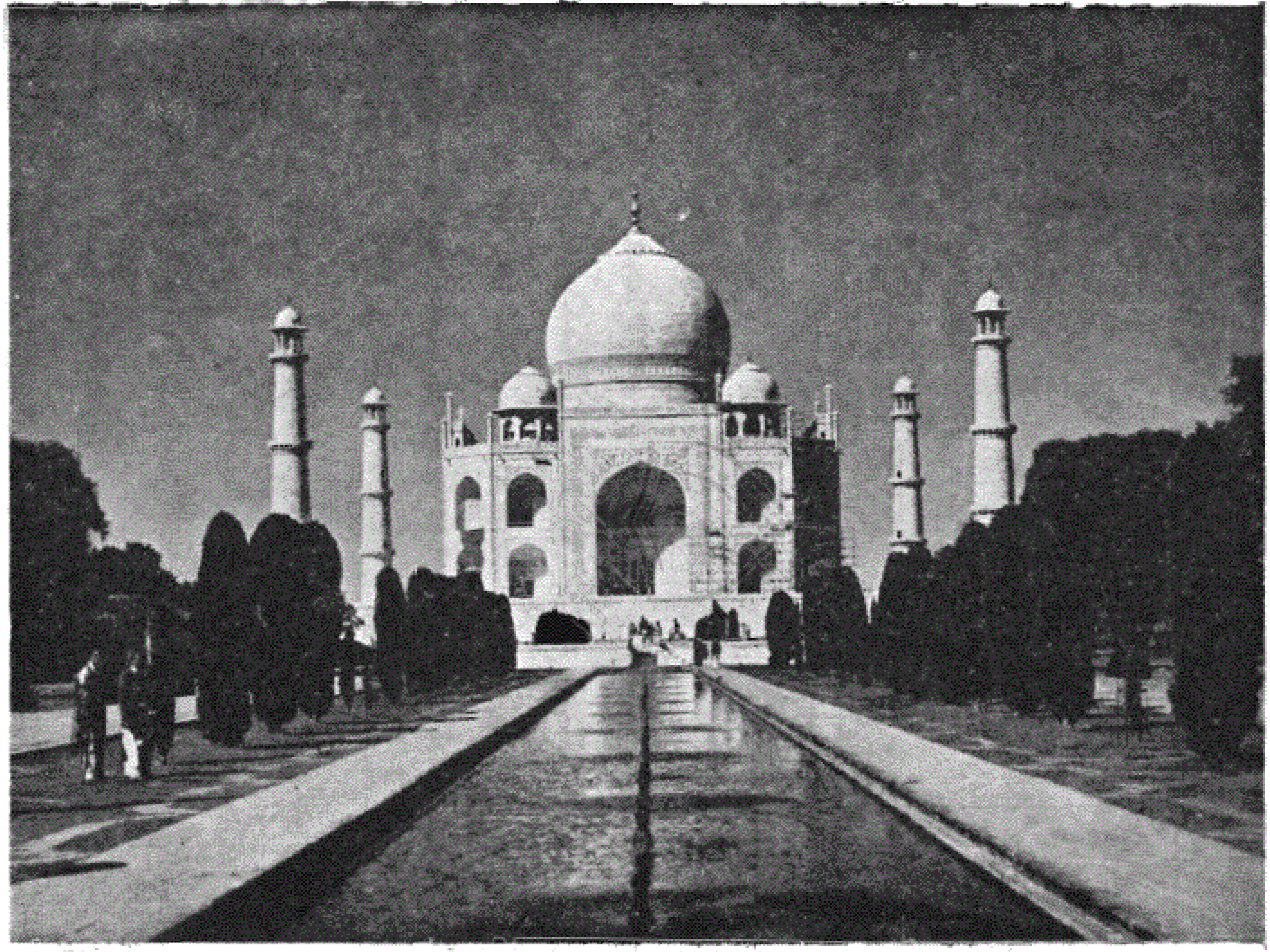

ساختمان تاج محل واقع در شهر آگره ــ مقبره مادر داراشکوه

در سال ۱۰۳۵هـ که داراشکوه یازده ساله بود و **شهاب‌الدین محمد خرم** بر پدر شوریده بود و ناگزیر شد تسلیم گردد و التماس عفو کرد، عفو او بشرطی پذیرفته شد که اولا **قلعهٔ رهتاس** و اسیر را تحویل دهد و ثانیاً **داراشکوه** و **اورنگ‌زیب** پسران خود را بعنوان گروگان بحضور (جهانگیر) بفرسند و **سلطان خرم** بآن شروط گردن نهاد ازاینجهت پسران خود را نزد پدر فرستاد و آن دو عملا زیر نظر نورجهان بیگم، شهبانوی با نفوذ **هندوستان** قرار گرفتند و بعداً شاه‌شجاع پسر سوم شاهزاده خرم هم بآن دو پیوست ومدتی در **لاهور** در باربیای خود بسر میبردند تا در سال ۱۰۳۷ پس از مرگ **جهانگیر** با بتخت نشستن **شاه جهان**، هر سه برادر از **لاهور** همراه **آصف خان** جد مادری به **اگره** نزد پدر و مادر آمدند و ظاهراً در این مدت نیز **عبداللطیف سلطانپوری** بتعلیم **داراشکوه** میپرداخته است.

داراشکوه در هیچیك از تألیفات خود، از **عبداللطیف سلطانپوری** نام نمیبرد در صورتیکه در **سکینة‌الاولیاء**، **وسفینة الاولیاء**، **وحسنات‌العارفین** از معلم دیگر خود یعنی **میرك‌شیخ** اسم میبرد واورا استاد علم ظاهر خود میخواند.

گویا **عبداللطیف سلطانپوری** عهده دار تعلیمات ابتدائی و **میرك‌شیخ** معلم تحصیلات عالیهٔ **داراشکوه** بوده است.

این شاهزاده به **میرك شیخ** ارادت می ورزیده است ـ چنانکه در **سفینة‌الاولیاء** نام‌اورا بااحترام وعنوان: «سیادت ونقابت پناه، فضایل و کمالات دستگاه، حقایق ومعارف آگاه، افضل فضلای عصر، علامی، فهامی، استادی، حضرت: **میرك‌شیخ‌بن‌شیخ‌فصیح‌الدین**.» یاد کرده است. در سکینة‌الاولیاء (کتاب حاضر) دربارهٔ او مینویسد: «حضرت آخوند میرك شیخ که استاد علم ظاهر من‌اند وعالم وعامل‌درزهد وورع وحقگوی، ایشان راقدمی‌است بینهایت استوار».

میرك شیخ استاد علوم عالی **داراشکوه** بودو شاهزاده ادبیات عربی وفارسی وتفسیر قرآن مجید و کتب درسی معمولهٔ زمان را نزد وی خواندواز محضر فیض اثرش بهرهٔ وافی بر گرفت و صرف نظر ازاینکه ازین حیث حق بزرگی بر **داراشکوه** دارد ، چون زاهد و عامل و با مشایخ صوفیه از جمله **میانجیو** آشنائی داشت ، **داراشکوه** وی را مربی روحانی نیز می پنداشت .

البته استادان ومربیان داراشکوه منحصر باین دو نفر نبودند ، بلکه ازخرمن علمای مسلمان وهندو وعارفان وصوفیان هردو طایفه کسب دانش وادب اسلامی ومعارف هندویی کرده است .

مطالعات عمیق دارادر علوم عرفانی وهنرمندیش در خط و نقاشی، واطلاعاتش در ادبیات فارسی و عربی وسانسکریت ـ وبعضی لهجه های محلی هندوستان از قبیل **زبان اردو**، مؤید این حقیقت است که وی در رشته های مختلف تحصیل نموده استادان متعدد ومختلفی داشته است . در **سکینة الاولیاء**، و**سفینة الاولیاء** بیشتر مشایخی را که کسب علم از آنها کرده نام میبرد ودر مقدمهٔ ترجمهٔ **اوپانیشاد** ها (**سر اکبر**) نیز تصریح مینماید که آن کتاب را با کمك **پندتان وسنیاسیان** ترجمه نموده است .

نتیجهٔ مصاحبت او با صوفیان مسلمان ، بویژه مشایخ سلسلهٔ قادری ، تألیف کتابهای: **سفینة الاولیاء** و **سکینة الاولیاء**، و **حسنات العارفین**، و **رسالهٔ حق نما** است وثمرهٔ توجه وی به عرفان وادبیات دینی هندویی، تصنیف کتاب **مجمع البحرین** ، و ترجمهٔ پنجاه **اوپانیشاد** ، ومکالمهٔ او با **بابالعل داس** میباشد .

چون این شاهزاده خودرا طالب حقیقت و جویای معرفت می پنداشت باهر مدعی فضل و هنرو هرصاحب دعوی تماس میگرفت بهمین جهت گاهی باصوفیان مسلمان و فقیران هندو ، وزمانی بامجذوبان وهنگامی با جادوگران و دانایان علوم غریبه بگفتگومیپرداخت . او به طلسم و جادو و افسونگری بی اندازه توجه

داشت-هنگامی که بسرکردگی سپاه **هندوستان** برای تسخیر **قندهار** ومحاصرهٔ آن شهربرگزیده شد تصور میکرد به کمك جادوگران موفق به گشودن **حصار قندهار** خواهد شد .

شاه‌جهان که پدری‌فرزند دوست‌بود، ازمیان‌پسران‌خودبه‌داراشکوه(وازبین دخترانش‌جهان‌آرا بیگم که‌اوراپادشاه‌بیگم یا بیگم صاحب‌ویابیگم‌صاحبه‌میگفتند) محبت مخصوص داشت ، ازاینروسه برادر دیگر از این جهت که وی مورد عنایت خاص‌پدربود ، براورشك‌وحسد میبردند.مثلابا آنکه رسم چنین‌بود که تاپسران و شاهزادگان بخدمت‌مأمورنشوند ، بمنصب ومقامی‌نمیرسیدند ،بااینحال بی‌آنکه داراشکوه در خارج پای تخت متصدی خدمتی شود ، باومنصب عطا شد و بعد از عهده‌دارشدن حکمـرانـی**خاندیس** ،و**الله‌آباد** ، و **بنارس**،و**پنجاب** ،و**گجرات ومولتان**و**کابل** وصوبهٔ**بهار**و **مدرس** پدرش اورابولایتعهدی برگزید .

درهفتم ذی‌الحجة سال۱۰۶۷ شاه‌جهان دردهلی‌بیمارشد وتانیمهٔ همـان ماه جز دارا شکوه و پزشکان و حرمسرایان کسی را بار نمیداد . در روز پانزدهم ذی‌الحجةچون کمی حالش‌بهبود یافته‌بود، توانست تاایوان دیوان خوابگاه بیاید وخودرا به جمعی که برای عیادت‌آمده بودند نشان بدهد .

در۱۹ محرم سال۱۰۶۸ به **جهروکه درشن** آمدومردمی که برای‌دیدن او آمده‌بودند **شاه‌جهان** راسالم‌یافتند .

روزبعد برای تغییرآب و هوا از دهلی به سوی اکبرآباد (اگره) حرکت کرد وپس‌ازیکماه یعنی‌درروز۱۹ صفروارد اگره شد و درخـانهٔ**داراشکوه** نزول فرمود .

درین‌مدت چون‌خبربیماری‌شاه‌جهان به ولایات‌رسیده‌بود، سه‌پسر دیگرهریك درصددبرآمد که بنحوی؟جانشین پدرشود . از طرفی محمد شاه **شجاع** از **بنگال**

بعنوان اینکه برادر بزرگش داراشکوه پدر را مسموم کرده بطرف پایتخت حرکت کرد ولی بزودی **سلیمان شکوه** پسر **داراشکوه** عم خود را شکست داد و از سوی دیگر **مراد بخش** و **اورنگ زیب** با هم ضد برادر ارشد خود متحد شدند. شاه جهان که در اثر بیماری نیروی جسمی را از دست داده بود، نخست از راه اندرز در صدد بر آمد فتنه میان فرزندان خود را فرونشاند و پس از آنکه نصایح پدرانه سودمند نیفتاد بر آن شد با فرستادن نیروی نظامی **مراد** و **اورنگ زیب** را مطیع کند اما از تلاش خویش بهره نگرفت و سپاهیان **مراد بخش** و **اورنگ زیب** در **سموگر** دارا شکوه را شکست دادند و به **اگره** وارد شدند و **داراشکوه** از جلو سپاه برادران گریخت. اورنگ زیب بتفصیلی که در تواریخ هند مذکور است بفرجام برسه برادر خود چیره شد و هر یك را کشت و در حدود پنجاه سال بر هندوستان سلطنت کرد.

داراشکوه پس از شکست در جنك **سموگر** روحیهٔ خود را باخت و هر چند در **اجمیر** توانست نیروی قابل ملاحظهٔ گرد آورد و یکبار دیگر با اورنگ زیب مصاف دهد، اما درین بار هم در جنگی که در جمادی الاخری سنهٔ ۱۰۶۹ هجری بین آنها روی داد هزیمت یافت و بازحمت جان خود و پسر خود سپهر شکوه را از معرکه بدر برد و خواجه سرایان زن و دختر او را با کمك عدهٔ معدودی از آن واقعه بیرون بردند و باو پیوستند.

درین وقت بر آن شد که خود را به حدود **ایران** برساند و به شاهنشاه **صفوی** پناه برد. باشد که به کمك و یاری سپاهیان ایران دوباره وضع و موقع از دست رفته را بازیابد لیکن درین میان **نادره بیگم (کریم النساء)** همسرش مرد و خاطر آشفته اش آشفته تر شد و تاب و توانائی وی از بین رفت و از بد حادثه حرکت بسوی **ایران** را بتاخیر انداخت و در نتیجه گرفتار شد. منشی **محمد کاظم**، تاریخ نویس در بار **اورنگ زیب** بدون رعایت بیطرفی موضوع آوارگی و گرفتاری

داراشکوه رادر **عالمگیرنامه** (۱) و **محمدصالح کنبو** تقریباً بانظر بیطرفی در **شاهجهان‌نامه** (۲)، وهمچنین **خافی خان** در **منتخب‌اللباب** (۳) ودیگر تاریخ‌نویسان هند کم و بیش شرح داده‌اند.

چون راقم این سطور سرگذشت داراشکوه را درمقدمهٔ کتاب **سراکبر (اوپانیشاد)** بتفصیل نوشته‌ام از اینرو خوانندگان را به مقدمهٔ کتاب مذکور راهنمائی میکنیم ودرین‌جا باختصار میکوشم (۴).

بطوری که در بالا مذکور شد چون داراشکوه از تلاش خود برای بدست آوردن سلطنت هندوستان وجانشینی پدر مأیوس شد و لشکریان اورنگزیب درپی او بودند وهرجا میرفت تعقیبش میکردند، برآن شد به ایران بیاید لذا برسبیل استعجال قصد خود را بـه اطلاع **شاه‌عباس** دوم رسانید و آن پادشاه دستور فرمود کـه حکام وولات **ایران** مقدم‌وی‌را گرامی‌دارند وازمرز تاپایتخت بااحترام واکرام اوراپـذیره شوند.

محمدطاهر وحیدقزوینی متولد سال ۱۰۱۵ که معاصر **داراشکوه** بوده واز مورخان مطلع **دربار صفوی** است در تاریخ: «**عباسنامه**»(۵) دربارهٔ ستیزگی پسران شاهجهان بایکدیگر وقصد آمدن **داراشکوه** به‌ایران چنین‌مینویسد:

«تفصیل این اجمال آن که بیماری مکنون **شاه جهان والی هندوستان**

---

(۱) عالمگیر نامه جلداول صفحات ۴۱۵ـ ۴۰۹و۴۳۰-۴۳۴

(۲) شاهجهان‌نامه جلد سوم ۳۴۳ ـ ۳۳۵

(۳) منتخب‌اللباب حصهٔ دوم صفحات ۸۴-۸۰

(۴) رجوع شود به‌بخش دوم مقدمهٔ کتاب سراکبر صفحات ۱۱۷ـ۲۷۶ ـ چاپ تابان ـ سال ۱۳۴۰ شمسی هجری.

(۵) عباسنامه: تاریخ سلطنت شاه‌عباس دوم ـ چاپ اراک ـ سال ۱۳۲۹ ـ باهتمام آقای دهگان.

که‌از تاریخ فتح **قندهار** در باطن او مر کوز بوددرین ایام بروز نموده به‌مرض فالج‌مبتلا گردیدواعصاب حس وحر کت‌اورا ازشغل‌خود عاطل‌و باطل گر دانید وامتداد مرض سنك راه‌ترددداو گشته ازتقدیم رسوم و آداب سلاطین **هندوستان** که مقرراست که روزی دوسه‌نوبت بر آمده به تنسیق اموردولت پردازند متقاعد گردیده و بدین‌علت **داراشکوه** ولد کلان او که رتبهٔ ولیعهدی‌یافته‌بود اورا از **جهان‌آباد** (۱) به‌محفه نقل **اگره** نمود وبدین جهت خبر فوت اودر **ممالك هندوستان** انتشاریافته هریك ازاولاد اوراداعیهٔ‌پادشاهی ازضمیرسر بر کرده سلطان **شجاع** در **بنگاله** ، و **سلطان اورنك‌زیب** درحدود **دکن**، و سلطان **مرادبخش** در **گجرات** لوای مخالفت برافراختند وسلطان مرادبخش از گجرات متوجه تسخیر بندر: **سورت** گشته در اندك فرصتی‌مسخرساخته خطبه وسکه باسم خود ووجوه دنانیررامزین‌باسامی‌سامی حضرات ائمهٔ هدی‌فرموده صدای کوس تشیع ودینداری را بقوت‌اعتقاد راسخ بلند آوازه گردانید وچون درایام‌اقتداروالد همواره عرایض اخلاص آئین به خدمت اعلیحضرت ظل‌اللهی فرستاده اظهارحسن عقیدت وبندگی مینمود ، بعدازتسلط بر **بندرسورت حکیم کاظماءقمی** را که مخاطب‌به‌خطاب **تقرب‌خانی** ساخته‌بود با عریضهٔ اخلاص‌آئین مشعربراستمداد واستعانت و پیشکش های لایق بدرگاه فلك پیشگاه فرستاد، و **اورنك‌زیب** بعدازاستماع این‌خبر کس نزد مشارالیه فرستاد و تهنیت سلطان نمود وپیمان رامؤکدبه ایمان ساخت که بطوع و رغبت قطع علاقه ازسلطنت‌نموده بطریق‌ملازمان درخلع **داراشکوه** بااواتفاق ورزد ودرتشیدقواعد سلطنت او کوشش نماید وبعد ازآن که ازین شغل فارغ شود روانهٔ زیارت **مکه** معظمه‌شده بعبادت اشتغال نماید مشروط براینکه **سلطان محمود** ولد او بجای‌او منصوب گشته درملازمت بوده‌باشد وسلطان مرادبخش نیز گفتگوهای مزور اورا

---

(۱) منظور از جهان‌آباد شهر دهلی‌کهنه‌امروزاست .

عین صدق ومحض صواب انگاشته‌محلی‌را بجهت ملاقات‌واجتماع لشگر تعیین‌نمودند وقبل‌ازملاقات ایشان **سلطان شجاع** ازبنگاله بصوب **اگره** به هوس‌انتزاع‌ملك حرکت نموده سلطان‌نیك ولد خودرا بسرداری معین وبافوجی انبوه وفیلان کوه شکوه روانه ساخت و **سلطان داراشکوه** نیز **سلیمان‌شکوه** (۱) خودرا بالشکری گران به مدافعه ومقاتلهٔ ایشان فرستاد وازطرفین سحاب گیرودار آتش‌بار گشته بالاخره نسیم‌فتح بر پرچم اعلام**سلیمان‌شکوه** وزیده **سلطان‌نیك**مغلوب گردید و قبل‌ازآنکه سلیمان شکوه معاودت‌نموده به والد ملحق شود ، سلطان**مراد بخش** **واورنگ‌زیب** اتفاق نموده به محاربهٔداراشکوه مبادرت نمودند و داراشکوه نیز قاسم‌خان میرآتش راباجمعی کثیرباستقبال ایشان فرستاده فیما بین جانبین‌آتش محاربه اشتعال‌یافت ، ومرادبخش درمعرکه مبارزت بنفسه ترددات مردانه نمود و لشگرقاسم‌خان‌رامغلوب گردانید، وآن‌لشگرشکسته راتعاقب‌نموده‌داراشکوه بعداز استماع این خبربنفسه باجمعی که دراگره نزداوجمعیت داشتند متوجه محاربهٔ برادران شد . بعدازتلاقی فریقین وتعارض جانبین دلاوران دست جرئت ازآستین جلادت‌برآورده نیران مقاتله به کرهٔاثیررسیده دراثناءمحاربه و کروفر**رستم‌خان** **دکنی** که‌تیرروی‌ترکش‌ایشان بودباولد**علی‌مردان** وچندنفرازامراء به‌ضرب توپ مقتول‌گردیدند و مقارن‌آن به آتش قوایم فیل مرکوب داراشکوه رادر یکدیگر شکسته داراشکوه ارادهٔ رکوب اسبی که درجنیبت بود نموده و در حقیقت‌درآن وقت ازمرکب سلطنت هندوستان پیاده شد ، لشگریان که گوش ایشان درروزجنك ازکثرت شوروشغب معزول العمل میباشد و در همه حالی چشم بررایت میدارند اضطراب رایت‌راحمل‌برفرارنموده ستیزوآویزرامبدل‌به گریز نمودند و مرادبخش واورنگ‌زیب‌قرین فتح ونصرت داخل اگره گشته خزائن اندوختهٔوالد و اسباب

---

۱ ـ نام پسر داراشکوه است

تجمل اورا در تحت تصرف در آوردند و در اوقات رفاقت و جنك و جدل همیشه **اورنگ‌زیب** اعزاز واکرام **مراد بخش** نموده سالك طریقی که مصدق معاهدهٔ او باشد می‌بود .

وچون **داراشکوه** بعد از شکست روانهٔ الکاء **لاهور** شده بود واورنك‌زیب **سلطان محمود** ولد خود را بجهت ضبط خرم تعیین نموده مراد بخش‌را بر آن داشت که اوراسردار عساکر نماید که تعاقب **داراشکوه** نموده اورا بدست آورد و نقش تدابیر او موافق خواهش نشسته سردار لشگرشده‌روانه گردید و بعد از دوسه روز به مرادبخش اعلام نمود که جمعی ازراجه ها بمعاونت داراشکوه آمده‌اند ولشگررا از وجود پادشاه ناچاراست خود بآن‌سوی‌روانه باید شد که به محض ورود ایشان راجه ها فسخ‌ارادهٔ خودنموده بخدمت خواهندآمد .

آن ساده لوح باآن که خیرخواهان مانع میگردیدندممنوع نشده جریده روانه میگردد و در منزل برادر خدیعت اثر فرود میآید وشب هنگام که بقصد ادای فرایض اسلحه را از خود دورمینماید گماشتگان اورنگ زیب اورا محبوس ساخته روانهٔ قلعهٔ ازقلاع مینماید ، و **حکیم کاظم** که مدت ها قبل‌از وقوع این قضایا از راه دریا روانهٔ خدمت اعلیحضرت ظل رحمن شده بود وارد پایهٔ سریر سلطنت گشته پیشکشهای خودرا ازنظراشرف گذرانیده ونامهٔ که مشتمل براستدعای کمك ومددبود بنظراشرف رسانید .

اعلیحضرت ظل‌اللهی مسؤل اورا بعزانجاح مقرون داشته بنابر مروت ذاتی‌و کرم جبلی‌امداد واعانت‌اوراوجهٔ همت والاساخته مقررفرمودند که موازی یکهزار نفر ازتفنگچیان کماندار ازراه دریا بسرکردگی **زمان خان بیك** ولد مرحوم **کلبعلی‌خان** روانهٔ **بندرسورت** گردند ودرین‌باب‌ارقام مطاوعه باسم وزراء

فارس و لار و حاکم **جهرم** و **بندرعباسی** صادر گردید که تفنگچیان مذکور از ایلات ساکن آن حدود سرانجام ومواجب ایشان راواصل ساخته روانه نمایند» .

درجای دیگر صاحب تاریخ **عباسنامه** می نویسد :

«چون بشرحی که سابق نگاشتهٔ قلم‌وقایع نگار گردید ، داراشکوه بنابرعدم مساعدت بخت ترك تاج وتخت نموده از اورنگ زیب گریزان **شد** .

دیگر درآن حدود مجال اقامت نیافته به **ملتان** که در زمان ولیعهدی به جایگیراومقرربود انتقال نمود ، و **اورنگ‌زیب** جمعی را بتعاقب اومأمورداشته از **ملتان** نیز برون آمده روانهٔ **شگرویگر** شد و تصمیم عزیمت نموده بود که احمال واثقال واسباب خودرا بکشتی نقل بندرمبارك **عباسی** نموده خودرا بدرگاه معلی و بارگاه آسمان سمارساندوحقیقت این معنی بعرض مقدس اعلیحضرت ظل اللهی رسیده بنابررعایت آداب مهمان نوازی که‌شیمهٔ کریمهٔ این خسروبی‌همال است ارقام‌مطاعه باسم امراء و وزراء وعمال **بندرعباسی** و **خطه‌لار** وسایرمحال صادر شد که چون مذکورمیشود که شاهزاده **داراشکوه** باده دوازده هزارنفرازتبعه‌ولحقه و خدمه و سپاهی خواهدآمدوازبندرعباسی الی **خطهٔ‌طیبهٔ لار** اگربیابانست واگرآبادی سهلی نیزداشته‌باشد ازعهدهٔ تدارك مایحتاج این جمع کثیر بیرون نمیتوانندآمد ازاطراف واکناف ازهرجنسی ازاجناس بقدر کفاف درهرمنزلی ازمنازل تهیه نمایند وبعداز ورودلوازم اعزازواکرام ومیهمانداری بعمل آورده هریك‌ازامراء ووزراء پیشکش های لایق ازنفایس امتعه واجناس‌بگذرانند و بدین طریقه و آداب اورا بدرگاه گیتی پناه رسانند و **صفی‌قلی‌بیك** ناظر بیوتات خاصه بمیهمانداری مشارالیه معین گردید که بعد از ورود به **بندرعباسی** روانه شود که اورا به درگاه جهان‌پناه رسانند .

چون لباس طالع آن شاهزاده نیلی رنك ودولت بخشم رفته باا و بسر جنك بود ، دراثناء تصمیم این اراده نوشته ازمنسوبان سلطان **مرادبخش** که در گجرات بوده‌اند مشتمل بر ترغیب و تحریص او به آن حدود رسیده فسخ این عزیمت مینماید و بمظاهرت این معنی و استمداد واستعانت ازراجه هائی که [با] اورنگ‌زیب اتفاق ننموده بودند ، روانهٔ **گجرات** میشود و بعدازورود آن ملك فی الجمله جمعیتی بهمرسانیده بقصد تلافی و تدارك به امید آن که راجه ها بنا بروعده در اثناء راه ملحق خواهند شد ، بیرون رفته روانهٔ **اگره** میشود واورنك‌زیب لشگری گران تعیین نموده بمقابله و مقاتلهٔ او روانه مینماید .

قضارا درحین تلاقی جانبین جمعیت داراشکوه موافق خواهش خاطر صورت نیافته بافوج قلیلی که داشته بقدرایستاد گی نموده بالاخره مغلوب میگردد ، و سالك راه فرارشده اراده مینماید که خودرا به **قندهار** رسانیده وازآنجاروی نیاز بدرگاه عرش اشتباه آورد وبعد از تحمل گونه گونه متاعب و مصائب بیك منزلی الکاء **دوکی وچوتیالی** که داخل ممالك محروسه است میرسد ودرآن مکان به گمان آن که ازکید دشمن رسته و ازدام بیطالعی جسته‌است ، دوسه‌روز لنگر اقامت می‌اندازد و خواجه **فخرالدین محمد خوافی** را که ازمعتمدان محرمان اسرارنهان او بوده با عریضهٔ مشتمل براستمداد واستعانت وارادهٔ آمدن بدرگاه فلك‌پیشگاه، نزد **ذوالفقار خان** بیگلربیگی قندهار میفرستد و ذوالفقارخان حقیقت این معنی را معروض داشته برسم استعجال مصحوب ملازم داراشکوه و **امام‌وردی‌بیك** چوله مین‌باشی تفنگچیان اصفهانی به‌درگاه معلی فرستاده بود وسه‌هزارنفر ازغازیان نصرت‌توأمان را بسرکردگی شخص [مورد] اعتمادی روانهٔ الکاء **دوکی وچوتیالی** نموده که اگر جمعی تعاقب او نموده باشند درمقام مدافعه درآمده شاهزادهٔ مزبوررا سالماً غانماً به قندهار رسانند .

بعدازرسیدن عریضهٔ مشارالیه ، اعلیحضرت ظل‌اللهی ناظر بیوتات را بنحوی که نگارش یافت به‌مهمانداری تعیین فرموده مقرر داشتند که **عباس‌قلی بیك** ولد مرحوم **حسین‌خان لر** برجناح‌استعجال روانه شده تارسیدن **صفی‌قلی**‌بیك به لوازم مهمانداری قیام‌نماید ، وارقام‌اشرف بشرحی که سابق باسم امراء و **عمال فارس** مهمانداری‌وسایر امورسادرشده‌بود، به‌اسم‌امراء وعمال**قندهارالی‌اصفهان** صادرشد.

امابفحوای : لامرد لقضائه ولامعقب لحکمه ــ چون‌خان‌افغان‌حاکم‌داوررا که شاهزاده مزبوردرالکاء اونزول داشته بخاطرمیرسد که خدمتی به‌ازین نمیباشد که **داراشکوه** را گرفته بنزد **اورنك زیب** برد واین معنی‌راوسیلهٔ ترقیات نماید وقبل‌ازورودو کمك **ذوالفقارخان** باتفاق‌مردم‌خود، آن‌شاهزادهٔ‌بی‌طالع‌رادرقیداسر درآورده بتعجیل تمام روانهٔ اگره میگردد .

چون حقیقت گرفتاری‌اومعروض‌پایهٔ سریرخلافت مصیرشد، رفتن عباس‌قلی بیك درعقدهٔ‌تعویق وتراخی‌افتاد ».

☆ ☆ ☆

داراشکوه که‌بسوی‌ایران‌می‌آمد،چون‌بحدودقلمرو **ملك‌جیون** رسیدبتصور آن که**ملك‌جیون** به‌هواخواهی اوبرخواهدخاست ، ازروی نپختگی‌وبی‌احتیاطی **گل‌محمد** نوکر فداکارخودرا باقریب هفتادتن‌ازسپاهیان که بپایمردی آنهاتوانسته بود خودرابآنجا برساند، همراه جسد همسرش‌روانهٔ**لاهور** کردتانعش **نادره‌بیگم** رادرجوارقبر**میان جیو** مدفون‌سازدوخودباعدهٔ کمی‌ازخواجه‌سرایان‌وخدمتکاران درآنجاماند ودرنظرداشت پس‌ازچندروزاستراحت متوجه **قندهار** شود .

درین‌میان**ملك جیون** به‌افسون‌وحیله‌اوراخشنودمیکردودرانتهازفرصت‌بسر میبرد‌تامهمان‌خودرادستگیر کندوبه‌اورنگ‌زیب‌تسلیم‌داردودرعوض‌مال‌ومقام‌بگیرد.

در پیرو این اندیشهٔ فاسد صبح روز ۲۹ رمضان سال ۱۰۶۹ هنگامی که

داراشکوه عازم **قندهار** بود ، آن مفسد با اتباع خود بر سر راهش آمد و مهمان دربدرو مظلوم خودرا با پسرش **سپهرشکوه** دستگیر کرد وبیدرنگ ماجرا رابه **جیسنگه** و **بهادرخان** ، و **باقرخان**فوجدار **بهکر** که‌راه‌تعاقبش رامیسپردند نوشت . باقرخان بمجرد رسیدن نامهٔ ملك جیون جریان را همراه نامهٔ زمیندار مذکور وسیلهٔ قاصد مخصوص‌باطلاع **اورنك‌زیب** رسانید. روز ۲۱ شوال این خبر به عالمگیر رسید و **ملك جیون** را بعنایت ارسال خلعت ومنصب‌هزاری دوصدسوار وخطاب **بختیارخانی** بنواخت .

همدرین ایام **بهادرخان** که **داراشکوه** و**سپهر شکوه** را **از بختیارخان** (ملك جیون) گرفته ومقید ساخته بود و حسب‌الامر بسوی **دهلی**می‌آورد ، روز شانزدهـم ذی‌الحجه بظاهر پایتخت رسید . روز سه شنبه‌هفدهم ذی الحجه حکم شدکه در بیرون پایتخت **داراشکوه** را با پسرش در حوضهٔ سر گشاده‌بر ماده فیل نشانده بیاورند **و بهادرخان** با افواج خود داخل شهر شود و او را از میان شهروبازار**دهلی کهنه** به **خضرآباد** رسانند و در عمارت **خواص‌پوره** درجای محفوظی زندانی کنند . صاحب کتاب **سیرالمتاخرین** در بارهٔ ورود ملك جیـون به دهلی‌چنین مینویسد :

«روزدوم که بختیارخان سیه‌روی بدبخت داخل‌شهرشد ، بعضی از نوکران شاهجهان آن تبهکار بی‌ایمان رادیده ازخود رفتند وبازاریان شهرنیزازعمل‌او نفرت نموده شوریدند وبی‌اختیار برسراو و افاغنهٔ همراهش ریخته بزیرچوب و سنگ گرفتند تا آن که چند کس ازآن سیه رویان ازپای درآمدند و برخی مجروح و خسته وسرو گردن شکسته گشتند ونزدیك بود که فتنهٔ عظیمی بلند شود ـ کوتوال شهرباجمعیت‌خودرسیده‌آشوب رافرو نشانیدو آن(بختیارخان)نابکاررا باهمراهانش به‌قلعه رسانید» (۱) .

---

(۱) مقدمهٔ سیرالمتاخرین‌ـ صفحه ۳۷۹ ـ چاپ کلکته ـ سال ۱۲۵۲هجری.

نویسندهٔ تاریخ : **منتخب‌اللباب** نیزدراین‌باره مینویسد :

«اگر کوتوال بامتابعان نرسیده در دفع آشوب نمیکوشید ، احدی از همراهان **ملك‌جیون** جان‌بدرنمیبرد ـ وازبالای بام ، زنان آنقدرخاکستروکوزه های پرازبول‌ونجاست برسرافغانان ریختند که اذیت آن بتماشائیان رسید » .

پس‌ازآنکه **داراشکوه** درزندان عمارت **خواص‌پوره** زندانی شد ، برای **اورنك‌زیب** لازم‌بود ، مجوزقتل برادرارشد خودراتحصیل کند ، ازاینروازعلمای متحجرفتوی طلبید تاآن رامستمسك قراربدهد .

صاحب‌سیرالمتأخرین‌مینویسد:«علمای‌سوءحکم‌نمودند که‌ریختن‌خون‌چنین ملحد (داراشکوه) وکسانی که خوبی اوبرخلاف رضای خلیفه خواهندبه مذهب حنفی درست است» ودرنتیجه حکم‌به قتل‌او ودوستدارانش که برسربختیارخان ریخته بودند داده شد و آخر روز چهارشنبه بیست و یکم (یعنی شب پنجشنبه بیست‌ودوم)ذی‌الحجة سنهٔ‌یکهزاروشصت و نه هجری قمری داراشکوه رادر**گذر خواجه خضر** واقع‌دردهلی کشتند وجسدش رادرمقبرهٔ همایون دردهلی بخاك‌سپردند وروزبعد سپهرشکوه‌به **قلعهٔ‌گوالیار** فرستاده‌شدودرآنجا زندانی‌بود تادرگذشت .

آثار داراشکوه :

محمد داراشکوه درحیات خود ضمن‌انجام دادن‌کارهای درباری و دولتی بتألیف‌وترجمهٔ کتاب‌هائی‌چند پرداخته‌است که‌هریك‌واجداهمیت وقابل‌استفاده‌است ـ این آثاررامیتوان به‌دودسته‌تقسیم کرد :

۱ ـ آثاروابسته به فرهنك‌اسلام .

۲ ـ آثاروابسته‌به فرهنگ هندو.

مولفات وابستهٔ به‌فرهنگ اسلام **این شاهزاده** ازحیث‌تاریخ‌تحریر مقدم‌بر

آثاروابسته به‌فرهنك هندومی باشد .

آثارمهم‌داراشکوه‌عبارتنداز:

۱ ـ سفینة‌الاولیاء

این کتاب نخستین ومهمترین ومعروفترین تألیف ازدستهٔاول آثارداراشکوه است ودرماه رمضان‌سال۱۰۴۹ هجری‌قمری در بیست وپنجمین‌سال عمرخودآنرا فراهم آورده‌است .

این کتاب یکی‌ازمراجع مهم تراجم احوال مشایخ صوفیه‌است .

کتاب سفینة‌الاولیاء در سال ۱۲۶۹ هجری دراگره ودرسال ۱۸۷۲ میلادی درلکنهو ودرسال۱۸۸٤ میلادی درکانپورواقع درهند چاپ شده‌است (۱) .

۲ ـ سکینة‌الاولیاء

دومین اثرداراشکوه ، کتاب **سکینة‌الاولیاء** است که در بیست وهشتمین‌سال عمرخودیعنی سنهٔ ۱۰۵۲ آنرا تالیف کرده است وتاسال۱۰۵۹ بتکمیل‌قسمتهائی‌از آن‌میپرداخته‌است.چنانکه‌درذیل‌ترجمهٔحال شیخ **احمد سنامی** نوشته‌است:«رحلت ایشان روزجمعهٔ یازدهم‌ماه‌شعبان‌سنهٔ هزاروپنجاه و نه واقع‌شده» (۱) است .

این کتاب چنانکه ملاحظه میشود درمناقب **میانجیو** ومریدان وخلفای او میباشد وبگفتهٔ مؤلف : «کتاب رابااحتیاط وتحقیق تمام که اکثر اصحاب حضرت میانجیوحاضربودند جمع ساخت وآنچه به‌فقیر(داراشکوه) رسیده درقید تحریر درآورد ومطلب نه اظهارعبارت‌آرائی‌بود» (۲) .

اساس چاپ کتاب حاضرچهارنسخهٔ خطی‌است بشرح‌زیر :

---

(۱) سفینة‌الاولیاء بکوشش‌راقم این‌سطورازروی نسخهٔ خطی‌منسوب‌به خط داراشکوه بامقابله بانسخه‌های‌خطی دیگرتصحیح وچاپ‌شده است وبزودی‌انتشارخواهدیافت .

(۱) رجوع‌شودبصفحه ۲۱۶ این‌کتاب .

(۲) رجوع‌شود بصفحه ۲٤۸ کتاب حاضر .

۱ ـ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ محیط طباطبائی که محمد طاهر سیالکوتی بخط نستعلیق شیوهٔ هندی درسال ۱۰۹۶ هجری آنرا درلاهور کتابت کرده است. این نسخه بقطع خشتی ودارای ۱۶۸ صفحه میباشدوچون تاریخ کتابت آن برسایر نسخه‌های موجود مقدم واصح ازسه نسخه دیگراست آنرا متن قراردادیم.

۲ـ نسخه‌خطی کتابخانه‌دانشگاه‌اسلامی‌علیگر: این نسخه بخط نستعلیق هندی کتابت‌شده‌است و با نسخهٔ موجوددر بریتش موزیم‌لندن خیلی نزدیك است و شاید نسخهٔ کتابخانهٔ بریتش موزیم‌ازروی همین‌نسخه نوشته شده باشد ویا اینکه هردوی آنها ازروی نسخهٔ واحدی تحریرشده است.

این نسخه‌ازصفحهٔ ۲۰۸ سطر ۱۶ تاصفحهٔ ۲۲۳ سطرششم‌افتادگی‌داردیعنی ۱۵ صفحه مطلب ازاین‌نسخه‌ساقط‌شده‌است‌باین‌توضیح که‌درپایان، شرح‌حال‌خواجه‌بهاری آنجا که‌نوشته‌شده‌است: «درمدرسهٔ‌ملافاضل‌مسکن داشتندا کنون جای‌دیگرمیباشند ـ فقیر باایشان‌بسیارصحبت‌داشته وروزهایك جا گذرانیده» ؛دردو نسخهٔ فوق چنین مرقوم است: «درمدرسهٔ ملافاضل‌مسکن‌داشتند، اکنون‌جائی‌دیگر برزخی‌است‌میان شهادت وملکوت که ازجسم کسب جسمیت ویقین‌میکند...». این‌نسخه‌درسال ۱۲۱۵ هجری کتابت شده‌است. نسخه بدل‌این‌نسخه بعلامت «ه» نشان داده شده‌است.

۳ ـ نسخه عکسی خطی کتابخانهٔ بریتش موزیم لندن که درذیل صفحات بعلامت« ب » نشان داده شده است. این نسخه را شرف‌الدین ملتانی در دوم ماه محرم‌الحرام سنهٔ ۱۲۷۶ هجری مطابق دوم او گست ۱۷۵۹ میلادی بخط‌نستعلیق هندی نوشته است. این نسخه ناقص‌است وازصفحه ۲۰۸ تا صفحه ۲۲۳ سطرششم کتاب حاضرافتادگی دارد.

٤ـ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملّی **بانکیپور** بخط نستعلیق هندی دارای ۱۵٤ صفحه فاقد تاریخ کتابت ونام‌کاتب. این‌نسخه افتادگی ندارد وازدو نسخهٔ مذکور صحیح تر است. این‌نسخه به‌علامت «م» نشان داده‌شده است.

کتاب **سکینة الاولیاء** به زبان **اردو** ترجمه شده‌است ودرسال ۱۹۲۰ میلادی در **لاهور** انتشاریافته است ـ واینك متن فارسی این کتاب نخستین باردرتهران چاپ میشودومورد استفادهٔ طالبان آن قرارمیگیرد .

رسالهٔ حق نما

سومین اثرداراشکوه رسالهٔ عرفانی **حق نما**ست که مؤلف آنرا تکملهٔ کتاب های: **فتوحات مکیة** ، و **فصوص الحکم**، و **سوانح العشاق** ، **ولوایح**،**ولمعات**، **ولوامع** می پنداشته‌است .

داراشکوه در مقدمهٔ این رساله مینویسد : «درین وقت که ابواب توحید و عرفان راحق سبحانه وتعالی بردل من گشاده وازفتوحات و فیوضات خاص خودداده آنچه درین رساله نگاشته میشود ، و در احاطه ضبط درمیآید **ان فی ذلك رحمة و ذکری لقوم یومنون**» (۱) .

بگفتهٔ اودرشب جمعهٔ هشتم شهر رجب المرجب سنهٔ یکهزاروپنجاه و پنج هجری درسراو نداردادند که بهترین سلسله های اولیای خدا، سلسلهٔ علیه وطریقهٔ سنیهٔ قادریه‌است ؛ ودرآن شب مأمور نوشتن این رساله شده‌است ونام آنرا باتفاؤل به قرآن مجید **حق نما** انتخاب کرده است .

رسالهٔ حق نمادرسالهای ۱۸۸۱ و ۱۹۱۰ در **لکنهو** چاپ‌شده‌است ودرسال ۱۹۱۲ میلادی درشهر **الله آباد** متن فارسی همراه ترجمهٔ انگلیسی آن انتشاریافته است .

این رساله درایران هم بکوشش راقم این سطوردر سال ۱۳۳۵ هجری شمسی همراه کتاب: **مجمع البحرین** و **اوپانیشاد مندك** **Mundakya Upanishad** تحت عنوان: «**منتخبات آثار**» چاپ شده است . (۱)

---

(۱) قرآن ۲۹ر۵۰

(۱) چاپ تابان ـ سال ۱۳۳۵ هجری شمسی .

۴ ـ حسنات العارفین

چهارمین اثر عرفانی داراشکوه کتاب **حسنات العارفین** میباشد که در سال ۱۰۶۲ هجری شروع بتألیف کرده است و روزدوشنبه آخرماه ربیع الاول سنهٔ ۱۰۶٤ هجری آن را بپایان رسانیده است .

مولف در مقدمهٔ **حسنات العارفین** در سبب تألیف این کتاب مینویسد :

«بخاطر این فقیر رسید که آنچه از کبرای موحّدان و بزرگان عارفان که بهترین مخلوقات و راست بازان در معاملات اند ، سخنان بلند که آنرا متشابهات وشطحیات نامند ، صادرشده ودر کتب ورسایل این قوم متفرق است ، با آنچه ازعارفان وقت خود شنیده ، جمع نماید ...» .

یکی ازمختصات این کتاب اینستکه بعضی مشایخ معاصر داراشکوه شطحات خودرا به خط خود برایش نوشته اند یا اینکه مؤلف اززبان آنان شنیده است وعیناً درین کتاب نقل شده است .

درین کتاب ازقول بابالعل داس هندومینویسد :

«مرا گفت : درهرقومی عارف کامل میباشد که حق سبحانه وتعالی ببرکت او [آن قوم را] نجات میدهد» .

حسنات العارفین درسال ۱۳۰۹هجری/۱۸۹۲میلادی در **دهلی** چاپ شده است.

این کتاب بزبان اردو نقل وطبع گردیده است .

۵ ـ مجمع البحرین

این کتاب در سال ۱۰۶۵ هجری تألیف شده است . درین تاریخ داراشکوه مطالعاتی دربارهٔ **مذهب هندو** و فقیران و عارفان هندوان بعمل آورده بود ـ لذا برای تقریب پیروان مذهب اسلام و کیش هندو بتألیف **مجمع البحرین** پرداخت و بنظر خود مصطلحات مشترک میان مسلمانان وهندوان را پیدا و درین کتاب گرد آورد .

درمقدمهٔ این کتاب مینویسد :

«حمد موفوریگانه‌ای را که دوزلف کفرواسلام را که نقطهٔ مقابل‌هم‌اند ، برچهرهٔ زیبای بی‌مثل‌ونظیرخویش ظاهر گردانیده وهیچیک ازآنهاراحجاب رخ نیکوئی خودنساخته :

کفرو اسلام در رهش پویان   وحده‌لا شریك لـه گویان

درهمه اوست ظاهر، همه اوست جلوه گر ـ اول‌اوست ،آخراوست» .

وسپس مینویسد:

«میگوید فقیربی‌اندوه : **محمد داراشکوه** که‌بعدازدریافت حقیقة‌الحقایق وتحقیق رموز دقایق مذهب حق صوفیة وفایز گشتن باین‌عطیهٔ عظمی‌درصددآن شد که‌درك کنه مشرب موحدان هندو ومحققان این‌قوم‌قدیم‌نماید ، بابعضی از کاملان ایشان که بنهایت ریاضت وادراك وفهمید گی وغایت تصوف وخدایابی وسنجید گی رسیده‌بودند ، مکررصحبت‌ها داشته گفت و گونمود جز اختلاف لفظی دریافت و شناخت تفاوتی‌ندید ازین جهت سخنان فریقین رابهم‌تطبیق داد وبعضی‌ازسخنان که طالبـان حق را در دانستن‌آن ناگـزیر و سودمند است فراهـم آورده رساله‌ای ترتیب داد .

چون مجمع حقایق و معارف دو طایفهٔ حقشناس بود به : **مجمع‌البحرین** موسوم گردانیده . درین رساله باپیروی از اصول مشرب تحری و تحقیق‌میگوید: **خواجهٔ‌احرار**ـ قدس‌سره ـ فرموده‌است:

«اگر دانم کافری درخطا زمزمهٔ توحید به هنجارمیسراید ،میروم واز وی‌میشنوم ومی‌آموزم ومنت‌دارمیشوم» .

در کتاب **مجمع‌البحرین** بیست‌ودوموضوع‌موردبحث قرار گرفته ونویسنده کوشیده‌است درمسائل‌موردبحث میان مذهب‌اسلام و آئین‌هندو قدرمشترکی‌بیابد.

داراشکوه درین رساله ، همان‌کاررا کرده است که درعصر حاضر بعضی از شخصیت های اروپائی و امریکائی برای تقریب پیروان مذهب اسلام و نصاری و سایر ادیان بتشکیل جمعیت هائی پرداخته‌اند و زیر عناوین مختلف وحدت نظر وکلمه راضد منکران مذهب جستجو می کنند . ظاهراً داراشکوه ازین نظر که اکثریت‌افراد مردم‌هندوستان هندو بوده‌اند،میخواسته‌است‌موجبات تقریب معتقدات دینی مسلمانان و هندوان را فراهم سازد تا اختلاف عقیدهٔ آنان باعث دشمنی ونزاع وجدائی‌ایشان نشود .

این کتاب‌راشیخ‌احمدمصری‌درسال۱۱۸۵هجری‌بعربی‌نقل کرده‌است.مولوی **محفوظ‌الحق** ، مجمع‌البحرین را درسال۱۹۲۹ میلادی در **کلکته** به‌انگلیسی ترجمه کرده‌وآنراهمراه‌متن فارسی‌چاپ‌وانتشار داده‌است .

درسال ۱۳۳۵ هجری راقم این سطورنیزاین کتاب را بامقابله باچند نسخه خطی درتهران انتشارداده‌ام .

قدیمترین نسخهٔ خطی ازاین کتاب ذیل ترجمهٔ فارسی کتاب **جوك باشیست** Yoga-Vasishtha درکتابخانهٔ **مجلس شورای‌ملی‌ایران** که در سال ۱۰۹۰ هجری کتابت‌شده ، موجوداست

۶ - سراکبر (اوپانیشاد)

این کتاب‌ترجمهٔ‌فارسی پنجاه‌رسالهٔ اوپانیشادی **Upanishad** میباشد که‌در سنهٔ ۱۰۶۷ هجری داراشکوه بکمك پندتان وسنیاسیان Sam - yasins هندو در دهلی درمدت‌شش‌ماه‌ازمتن‌سانسکریت به‌زبان فارسی‌نقل کرده‌است .

داراشکوه کتاب **سراکبر** راپس از آن که دراو: «ذوق دیدن عارفان هردو طایفه (مسلمان وهندو) وشنیدن سخنان‌بلندتوحیدبهم‌رسیده بود و اکثر کتب‌تصوف

را بنظر درآورده ورساله ها تصنیف کرده بود ، وتشنگی توحید که بحری است بینهایت دمبدم «دراوزیاده می‌شد ، ترجمه کرده است .

دراثر مطالعهٔ ادبیات دینی هندو ، این شاهزاده گورکانی چنین اندیشیده بود که کتب ودا Vedas، ازجمله کتابهای مقدسی است که برانبیای سلف ، درزمان های بسیار قدیم ، نازل شده است .

درمورد **اوپانیشاد** ها مینویسد :

«چون نظر براصل وحدت ذات بود ، نه به زبان عربی ، وسریانی و عبرانی و سنسکرت ، خواست که این اپنکهت ها «Upnekhat (لفظ عامیانهٔ کلمهٔ اوپانیشاد Upanishad) را که گنج توحید بود ودانندگان آن قوم (هندو) هم کم مانده اند» به زبان فارسی ، بی کم وزیاد ، وبیغرض نفسانی بعبارت راست به راست ، لفظ به لفظ ، ترجمه نموده بفهمد که این جماعت که آنرا ازاهل اسلام این قدرپوشیده وپنهان میدارند ، درآن چه سراست ؟» .

پیش ازسال ۱۰۵۰ هجری که داراشکوه به کشمیرسفر کردو بخدمت **ملا شاه** رسید به عرفان هندو توجه پیدا کرده بود» وباعلماء و عرفای هندو مذاکره و مصاحبه نموده بود و ظاهراً قبلا زبان سانسکریت را فرا گرفته بود وچون در سال ۱۰۶۷ استان **بنارس** که دارالعلم قوم هندو است در قلمرو امارت و حکومت او درآمد ، توانست پندتان وسنیاسیان اوپانیشاددان را جمع آوردو رسائل اوپانیشادی را گردآورد و بایاری و کوشش آنان اوپانیشاد های موجود را بفارسی ترجمه کند .

این ترجمه قدیمترین ترجمهٔ اوپانیشادها ازمتن سانسکریت میباشد وبعدها که خاورشناسان اروپائی وامریکائی درصدد برآمدند رسایل اوپانیشادی را به زبان های خود ترجمه کنند ، ترجمه فارسی داراشکوه کلید مشکلات آنان بوده است .

این کتاب نخست در سال ۱۹۱۰ میلادی در **جیپور** درسه مجلد بچاپ رسید و بعد در سال ۱۳۴۰ هـ / ۱۹۶۲ میلادی بکوشش استاد دکتر **تاراچند** وراقم این سطور (**جلالی نائینی**) ازروی چند نسخهٔ خطی معتبر و تطبیق متن فارسی با متون سانسکریت اوپانیشاد ها همراه مقدمه‌های فارسی وانگلیسی و تعلیقات ولغتنامه در **تهران** طبع گردید (۱) .

۷ - دیوان داراشکوه

داراشکوه طبع شعرداشته ودراشعارخودقادری تخلص میکرده‌است .

محمدافضل سرخوش در تذکرهٔ خود بنام : **کلمات‌الشعراء** او را چنین توصیف میکند :

«محمد داراشکوه الملقب به **شاه‌بلنداقبال**، ولیعهد **شاه جهان** ، خوشرو وخوش خلق ، متحمل، صوفی‌مشرب ، فقیردوست ، محقق وموحد بود. طبعی‌بلند وذهنی‌رساداشت . مطالب عالیهٔ صوفیه را دررباعی و غزل منظوم میکرد- به‌حسب اعتقادی که بسلسلهٔ عالیهٔ قادریه داشت ، **قادری** تخلص میکرد .به **ملاشاه خلیفهٔ میان‌شاه میرلاهوری** دست‌بیعت داد . درعلوم تصوف تصانیف عالی‌دارد- سوالهای دقیق‌نوشته ، دیوانی مختصر ازاوجمع شده ، رباعیات مشهور دارد . این چندبیت ازآن‌اوست:

هرخم و پیچی که شد ازتاب زلف یارشد

دام شد ، زنجیرشد ، تسبیح شد ، زنارشد

✿ ✿

کشتی و زندهٔ ابد کردی — خوب کردی که گفت ،بد کردی؟

✿ ✿ ✿

---

(۱) سراکبر -چاپ تهران -چاپخانهٔ تابان - سال ۱۳۴۰ هجری‌شمسی

✿ ✿ ✿

ز دوری تو دلم را در اضطراب آرام
ندیده دیدهٔ من بی رخت بخواب آرام

✿ ✿ ✿

خاطر نقاش در تصویر حسنش جمع بود
چون بزلف او رسید آخر پریشانی کشید

✿ ✿

بشکست دل آبله از گردش پایم — در کار من این هم گرهی بود که واشد

✿ ✿

بقدر مال باشد سر گرانی — ز وزن زر فزاید بار دستار

✿ ✿

بخیه بر خرقهٔ فنا کیشان — موج آب حیات را ماند

✿ ✿

همه‌چیز تو خوب، لیك این بد — که تو بسیار دیر می‌آیی

✿ ✿

با دوست رسیدیم چو از خویش گذشتیم
از خویش گذشتن چه مبارك سفری بود

✿✿

یك ذره ندیدیم ز خورشید سوا — هر قطرهٔ آب هست عین دریا
حق را بچه نام کس تواند خواندن؟ — هر اسم که هست، هست ز اسماء خدا

کی کار تو درشمار حق می‌آید ؟ قلب تو در اختیار حق می‌آید ؟
باید که توعین خویش دانی حق را فانی شدنت چه کار حق می‌آید ؟

☆☆

خواهی که شوی داخل ارباب نظر ازقال به حال بایدت کرد گذر
از گفتن توحید موحد نشوی شیرین نشود دهانت ازنام شکر

☆☆

عارف بخود اطلاق خدائی نکند از ذات لطیف خود جدائی نکند
گر بنده کسی بود خدا میباشد چون جمله خود است خودنمائی نکند

☆☆

ازاصل حقیقت چو خبردار شدی درحضرت حق محرم اسرار شدی
چون فاعل خیروشر خدا رادیدی دیدی گنه ازخویش و گنهکارشدی

دو نسخهٔ خطی از دیوان داراشکوه درهندوستان موجود است ولی هنوز چاپ نشده است .

۸ـ سوآل وجواب داراشکوه بابابالعل داس (Lal dayal)

این رساله مشتمل است برسؤآلاتی که داراشکوه از بابالعل داس (لال دیال) یکی ازفقرای هندو. پیرو **مکتب کبیر** درباب بعض مسائل از جمله مذهب وفلسفه هندو،وفقروعرفان کرده وپاسخهائی که لعل داس باوداداست .

نسخه خطی ازین رساله منضم بترجمهٔ فارسی رسالهٔ **آتمان شتیا** (صدذره) Atman -satya درنزداین بنده موجود است. بطوری که درین نسخه مسطوراست مجلس اول درباغ عالی(باغ نواب **جعفرخان بهادر**) ومجلس دوم درباغ وعمارات پادشاهی سرای **نور محل** متصل به **اجیره** مضاف: **لاهور** بین آن دومنعقد شده است .

ظاهر أرای چندر بهان برهمن منشی داراشکوه این سؤال‌ها وجواب‌ها را تحریر کرده‌است . این سؤال وجواب درلاهور درچند جلسه بعمل آمده است .

تاریخ ملاقات آن‌دو بخوبی روشن نیست ولی گویا قبل ازتصنیف کتاب **حسنات العارفین**، و**مجمع البحرین** میباشد .

درمجلهٔ انجمن تاریخی پنجاب دربارهٔ سوآل وجواب داراشکوه با بالعل شرحی انتشاریافته‌است. پروفسور **ماسینیون** هفتادسؤآل وجواب دارا شکوه را با بالعل داس درمجلهٔ ژورنال آزیاتیك Journal Asiatique چاپ کرده‌است .

۹ ـ نامه های عرفانی

علاوه بر کتابهای مذکور دربالا ازداراشکوه نامه هائی چند متضمن مسائل عرفانی که به مشایخ مختلف وقت نوشته‌است دردست میباشد که بعضی ازآنها چاپ شده است .

درکتابخانهٔ برلین دونامه ازداراشکوه درمجموعهٔ بنام : **سفینه بحر المحیط** موجود است که شاهزاده یکی را به شاه **محمد دلربا** و دیگر را به **شاه محب الله الله آبادی** دوتن ازمشایخ معاصر خود نوشته‌است.

نامه‌ای را که به **شاه محمد دلربا** نگاشته‌است باین بیت آغازمیشود :

بنام آنکـه نامش عین ذاتست

وجـود او منزه از صفـاتست

نامه‌ای را که به **شاه محب الله** نوشته‌است متضمن شانزده سوآل داراشکوه وجواب شاه محب الله میباشد ـ درصدر آن نامه چنین مرقوم است :

«شانزده سؤآل سلطان داراشکوه ازخدمت شیخ محب الله الله آبادی رحمه الله

وجواب هریك» (۱)

مکتوب سومی نیز ازداراشکوه در کتابخانهٔ برلین موجود است (۲) .

يك مکتوب هم ازداراشکوه به **سرمد کاشانی** در**مجموعهٔ آثارباستانی هند** درسال **۱۹۲۳** میلادی بچاپ رسیده‌است ـ در سال **۱۹۵۳** میلادی همین مکتوب را آقای سید مصطفی طباطبائی مستشار اسبق فرهنگی ایران در هنددر مجلهٔ **ایران وهند** ازنوطبع کرده است .

مکتوبی از داراشکوه به ملاشاه در**سکینةالاولیاء** و جواب آن در همین کتاب درج‌است که ازنظر خوانندگان خواهد گذشت . قسمتی ازین مکتوب را **محسن‌فانی** در کتاب **دبستان‌مذاهب** نقل کرده است .

علاوه برنامه های عرفانی فارسی ، يك مکتوب به‌زبان‌سانسکریت منسوب باین‌شاهزاده‌بدست‌آمده که استادی‌نویسنده آنرادر زبان‌وادب سانسکریت‌میرساند.

درخاتمه باید تذکرداد که‌بعضی ارباب‌تحقیق کتاب **طریقة الحقیقة (رسالهٔ معارف)**را که در کتابخانهٔ دولتی **لاهور**بنام: **رسائل التصوف** ضبط است ونویسندهٔ آن تحت تاثیر فلسفهٔ **ویدانت Vedanta** قرار داشته است‌به داراشکوه منسوب داشته‌اند .

دکترهرمان‌اته**HERMAN ETHE** در فهرست کتابهای خطی فارسی **کتابخانه دیوان هند** کتاب **نادرالنکات** را از آن‌داراشکوه‌دانسته‌است ـ ولی‌مولوی محفوظ‌الحق احتمال‌داده‌است که نادرالنکات‌نام‌دیگر رسالهٔ‌حق‌نامی باشد.

داراشکوه‌ازخطاطان‌ونقاشان‌زمان‌خودبود ـ شرح هنرمندی‌اومیتواندموضوع کتاب‌جداگانه‌ای قرار بگیرد .

---

(۱) فهرست کتابخانه برلین صفحهٔ ۴۰ شماره کتاب ۲۴۸ صفحه ۹۲ب ـ ۱۸ و صفحه ۴۵ شماره صفحه۲۵۶ ب سفینهٔ‌بحرالمحیط ۵۰.

(۲) فهرست کتابخانهٔ برلین صفحهٔ ۱۱۵ شمارهٔ کتاب ۱۹۷۲.

نمونه ای ازخط داراشکوه

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٭ ٭ ٭

محضر دارشکوه مجمع ارباب فضل وادب بود وهریك از نویسندگان روشنفکر وشاعران وعارفان ازخوان کرم و کیسهٔ فتوت ومردانگی او متمتع میشد .

میرزا رضی دانش (شاعر دربار شاه جهان)، وشیخ **محسن فانی** (استاد غنی شاعر کشمیری) مولف کتاب **دبستان مذاهب**، و**میر محمد علی ماهر** شاعر، و **چندربهان برهمن** شاعر (ومنشی داراشکوه) ازجمله شعراء و نویسندگان معاصر و مصاحبین او بوده اند .

این شاهزاده سرمد کاشانی مجذوب را دوست میداشت واورا صاحب کشف و کرامات میدانست ونزدپدر خودازوی تعریف وتمجیدمیکرد وچون **شاهجهان**، **عنایت خان آشنا** را برای تحقیق وضع سرمد معین فرمود، عنایت خان حسب حال اورادر این بیت بعرض رسانید :

بر **سرمد** برهنه کرامات تهمت است

کشفی که ظاهر است ازاو کشف عورت است

داراشکوه دراواخر عمر بیشتر اوقات خودرا باعرفای هندو وعلمای متصوف ایشان میگذرانیدبی آنکه توجهی بعلمای ظاهر وفقهای مسلمان بکند از اینرو دین باوران متعصب توجه خود را به **اورنك زیب** که به آداب وسنن شریعت پابند ودرزندگی شخصی ساده و باتقوی وپرهیزکار بود وحتی ازدستمزد کار دستی خود امرار معاش میکرد معطوف داشتند وحکومت وسلطنتش را گردن نهادند .

این شاهزاده درامور حکمرانی و فرمانروائی وعملیات نظامی ولشگر کشی فاقداستعداد و تجربه بود .

درمقابل حملات لشگریان **ایران** دردفاع از **قندهار** ازسرداران **صفویه** شکست خورد .

در جنگ سموگر مغلوب **اورنك زیب** برادر کوچکتر خود شد و کمی بعددرجنك **اجمیر** مجدداً هزیمت یافت .

هر چند او در کار مملکت داری و عملیات جنگی فاقد استعداد وقابلیت بود اما درعالم دانش وادب جلوهٔ درخشانی داشت .

درطریقت ازجویندگان وپویندگان پابرجا وپرشور حقیقت بشمار میرود.

ازعنفوان جوانی ازمصاحبت صوفیان مسلمان وفقیران هندو لذت میبرد و ببرکت **صحبت** وارشادایشان راهشناخت نفس وخدایابی را بیاموخت .

اصولا او وجود خودرامرهون نظر خواجه **معین‌الدین‌چشتی** عارف بزرگ **سلسلهٔ‌چشتیه** میدانست ومعتقد بودکه ببرکت خواجه معین‌الدین خداوند ویرا آفریده است .

درسال۱۰۴۳ هجری که نوزده‌ساله‌بودهمراه‌پدرخود**شاه‌جهان** به**لاهور**رفت و چون بحضور **میان‌جیو** رسید ذوق‌طلب‌دراوپیداشد .

درآغازشباب‌شبی‌خواب دید که هاتفی آوازداد وچهاربارتکرار کرد که آنچه بهیچیك ازپادشاهان روی‌زمین دست‌نداده ، خداوند باوارزانی‌داشته است ، وچون بیدارشد ، این‌عطارابه عرفان‌تعبیرنمود .

درشب جمعهٔ هشتم شهررجب‌المرجب سنهٔ ۱۰۵۵ هجری در سراوندا دادند که بهترین اولیای خداسلسله علیه وطریقهٔ سنیهٔ **قادریه** است .

هنگام تالیف کتاب **سکینة‌الاولیاء** همه سخن او سخن شده بود و ببرکت مشایخ‌صوفیه خاصه مشایخ سلسلهٔ قادریه ، بردلش گشایش ها راه یافته وذوق ها بهمرسانیده‌بودوخودشرح‌حال‌خودرادریك‌بیت‌ازمثنوی‌معنوی‌چنین‌توصیف کرده‌است

من چه گویم ؟ یك رگم هشیارنیست ذکر آن یاری که اورا یار نیست

---

(۱) رساله‌حق‌نما صفحه ٤ .

درسال ۱۰۴۳ هجری درلاهوردو بار به خدمت میان‌میر رسید . درهمان‌دیدار نخست درسلك مریدان‌ومعتقدان وی‌در آمد ـ بی آنکه رسماداخل‌سلسلهٔ قادری‌شود.

درسال ۱۰۴۹ هجری‌هنگامی که در کشمیر بسرمیبرد باملاشاه ملاقات کرد ودرین‌سال رسما داخل سلسلهٔ قادریه شد و ملاشاه او را به روش میان‌میر مشغول ساخت وحتی رخصت ارشاد و تربیت مرید باو داد . او علاوه براینکه به سلسلهٔ قادریه پیوست و آداب سلوك آن‌طریقه‌را بیاموخت باصوفیان سلسله های دیگرمانند شاه **محب‌الله الله‌آبادی، وشاه‌دلربا** و **بابالعل‌داس هندو** و غیر آنها ملاقات و مذاکره‌نمودوازایشان کسب‌دانش کرد.

این شاهزاده در کلیهٔ آثار وتألیفاتش همه جا خود را مسلمان و پیرو طریقهٔ قادری معرفی کرده‌است و تکفیرش کاملاجنبهٔ سیاسی داشته است وساخته وپرداخته عالمان متعصبی مانند **ملاعبدالقوی**میباشد که حکم‌قتل‌اورا صادر کرده‌است .

اختلاف عمدهٔ نظرداراشکوه با عالمان کوتاه فکر زمان برسر طرز رفتاربا پیروان‌سایرادیان، بویژه‌**هندوان** بود.

مطالعهٔادبیات مقدس‌هندو مخصوصاً انسش به رسالات اوپانیشادی و کتابهای بهگود گیتاBhagavad - gita**وجوگ‌باشیست** اورا باین اندیشه‌متوجه کرد که مذهب‌اسلام‌ودین‌هندودراعتقاد بتوحیدخداوحدت‌نظردارند. اوصریحاً اعلام‌میداشت که **هندوان** بیگانگی‌خداوند معترف اندو **کتب ودا** منادی‌وحدت ذات‌میباشد(۱)

---

(۱) واژه ودا Veda بمعنی : «دانش» ، و بطور اخص: بمعنی : دانش مقدس است ونام‌چهار کتاب‌زیر که پایهٔ نخستین مذهب هندو راتشکیل میدهد میباشد :

۱ـ ریگ ودا (رگ بید (Rig _ Veda.

۲ـ یاجور ودا (ججر بید (Yajur - Veda.

۳ـ ساما ودا (سام بید (Sama - Veda.

٤ـ اتهروا ودا (اتهربن‌بید (Atharva - Veda.

او معتقدشده‌بود که کتب: **بید (ودا ها)** ـ کتابهای مقدس هندو ـ متعلق به پیامبران‌سلف است، وسرودها (**سوکتاها**Suktas) و قطعات (**شلوك**‌هاSlokas) آنها نیز مانند: **سور و آیات** مقدس **قرآن مجید**، مقدس وازجانب خدا بوسیلهٔ رسل اسبق برای راهنمائی وارشادبشر فروفرستاده‌شده‌است.

او دراشعارخود مانند بسیاری ازشعرای متصوف مسلمان و عرفای هندو، تصریح‌دارد باینکه غیر از ذات خدای یگانه، هستی دیگری موجود نیست و آن ذات یگانه خود بخود باعث ظهور وتجلی در این عالم شد. بعقیدهٔ او تعینات ومظاهر مختلف وصور رنگارنگی که درین جهان صورت بود بخود گرفته‌است در حقیقت نمودی بیش نیست وهریك جلوهٔذات‌خداست ـ بعبارت دیگر خدای یکتا درین‌عالم خودرا بتجلیات و تعینات گوناگون وصورت‌ها وشکل‌های بیحد ونهایت ظاهر کرده است‌واین نمودهای مختلف‌بخودی خود اعتبار واصلی ندازند و آنچه هست، ذات خداست‌وبس•

هنگام تألیف: **سکینة‌الاولیاء**، داراشکوه تحت نفوذ وتأثیرسخنان‌متصوفهٔ مسلمان واقع بود ـ مضافاً باینکه فرهنگ هندو و بودائی و محیط هند دراندیشهٔ مشایخ صوفیهٔمسلمان درهندوستان مؤثربوده است.

آنچه داراشکوه در سکینةالاولیاء دربارهٔ مناقب وخوارق عادات صوفیان ـ خاصه میان‌جیووخلفایش مینویسد،مشابه کراماتی‌است که‌معتقدان ومریدان‌دیگر برای مشایخ خودویا بزرگان صوفیه قائل بودند و قرن‌ها پیش از داراشکوه **ابوعبدالله سلمی، و خواجه عبدالله انصاری، و قشیری، و پیرعلی‌هجویری** و دیگرمؤلفان صوفیه در کتابهای‌خود مناقب‌عارفان و صوفیان راضمن ترجمهٔ حال مشایخ صوفیه ویا برسبیل‌حکایات‌ونقل اقوال وذکر مراتب سیروسلوك نگاشته‌اند وامروزبزبانهای مختلف دردسترس طالبان ومحققان جهان قرار دارد•

این مطلب که آنچه داراشکوه وپیروان دیگرصوفیه ـ ازهرسلسله‌وطایفه‌در

بارهٔ خوارق و کرامات شیخان صوفیه نوشته‌اند باحقیقت و نفس‌الامر انطباق دارد یا نه‌چندان درخور اهمیت نیست، بلکه اهمیت موضوع باین‌است که قرن‌ها میلیون‌ها نفر مردم جهان، در کشورهای مختلف بواقعیت‌مفاد این نوشته‌ها معتقد بوده‌اند و مشایخ صوفیه‌را صاحب‌خوارق‌و کرامات و مافوق‌بشر عادی‌دانسته‌اند واین‌اعتقاد و اخلاص در نحوهٔ تفکر و اندیشهٔ مردم وفرهنگ وادب سکنهٔ هرمحل مؤثر واقع شده‌است.

داراشکوه در تألیفات‌خود مردمان رابسوی حق‌دعوت‌میکند و آنان را از کوته نظری‌و ایجاد اختلاف و نفاق برحذر میدارد و همه‌را زیر لوای‌مذهب‌عمومی‌عشق‌و عرفان میخواند.

بنظر اومقصدعالی آدمی‌پی‌بردن‌به وحدت‌ذات‌است . اومیگویدادیان مختلف فقط‌یك حقیقت‌را نشان‌میدهندوچون‌شخص باین واقعیت پی‌برد، قیودنادانی‌وتعصب رامیشکند ودرمیان‌پیروان‌مذاهب‌روح اتحاد واحترام‌را تقویت میکند.

در کتاب مجمع البحرین باین نتیجه رسیده است که تصوف هندی واسلامی هردو دارای مبانی واحدمیباشد و با تجزیه وتحلیل مسائلی چند نظریهٔ خود را درین زمینه ثابت دانسته است .

شك نیست که تصوف موضوعی است جهانی و اهل عرفان باعصار و اقطار مختلف عالم‌تعلق‌دارند ولی‌در هراقلیمی ازقدیم‌الایام مسائل ومباحث‌عرفانی‌جلوهٔ خاصی داشته است.

داراشکوه تصوف را راهنمای فرق مختلف مذهبی هندوستان میدانست و همان‌گونه‌که تعالیم متصوفان مسلمان مانند : **خواجه عبدالله انصاری هروی** و **شیخ عبدالقادر گیلانی** و **معین‌الدین چشتی** و **میان جیو** را عامل پیشرفت مسلمانان‌هندمیشمرد، تعلیمات : **اوپانیشاد** ها وفلسفهٔ‌مکتب‌ودانتای **شنکر آچارج**

و **رامانوج** و فلسفهٔ طریقه بهاکتی **کبیر** را موجب روشنی فکر و پختگی دماغ هندوان می پنداشت.

با همین اندیشه درصدد برآمد این دومکتب عرفانی را بهم پیوند دهد و بر مبنا و اصول روحانی واحدی پایه واساس فرهنگ معنوی هند را بنا نهد.

درمجمع‌البحرین این شاهزاده استدلال میکند که نه فقط درشرح خلقت و اصل ومنشاء وسرنوشت انسان دو فلسفهٔ هندو ومسلمان بهم شباهت تام‌دارند بلکه این هردو فلسفه در ارشاد و راهنمائی بشر یک‌راه وروش پیش گرفته‌اند و درپیرو همین‌عقیده به‌ترجمهٔ اوپانیشادها پرداخت‌وازین‌راه‌خدمت شایانی به‌ادب وفرهنگ هندو وفلسفه هند مبذول‌داشت.

تحقیقات داراشکوه بیشترپیرامون مباحث مذهبی و حکمت بویژه تصوف است. علاقهٔ او باین مباحث فقط از جنبهٔ نظری موضوع نبود بلکه میخواست که عملاهم درطریقت‌منسلک‌شودوبمرحله کمال‌برسد ومراتب عالیه تصوف راببیماید.

اطرافیان‌ویارانش، اورا «کامل» خطاب‌میکردند وخود نیز درنوشته‌هایش بمکاشفات باطنی خویش اشاره میکند. حقیقت‌اینست که هیچگاه‌درعرفان‌وتصوف بپایه‌ای نرسید که بتواند ازمقام وجلال صوری‌خانوادگی دل برکندوبه پیروی از **بودا وابراهیم بن‌ادهم** یکباره از امارت وحکمرانـی چشم بپوشد.

باآنکه‌دشمنانش اورا بهزندقه و کفر والحاد منسوب‌می‌داشتنداما چنانکه قبلا هم اشاره شد او همه جا خودرا مسلمان‌میخواند وباحکام شریعت و آداب طریقت عمل میکرد چنانکه در سفینة الاولیاء ضمن ترجمهٔ حال **سنائی غزنوی** مینویسد کـه نماز عصررا در غزنه در سرمزار **سنائی** شاعر متصوف گذاردم. در سخت‌ترین ایام زندگانی خود که نادره بیگم همسرش درگذشت دستور حمل نعش اورا ازروی‌اعتقادراسخ به‌لاهورداد‌تادرجوارمزارمیان‌جیومدفون شود ومیدانیم که‌مریدان‌میان‌جیوهمه ملزم برعایت‌آداب شریعت‌واقامهٔ فرایض مذهبی بودند،

گناه داراشکوه این بود که خودرا جانشین پدرمیدانست وچون اورنگ‌زیب براو چیره شدبحکم و منطق آهن وخون ومعاملهٔ غالب بر مغلوب برادر ارشد را دستگیر کرد وبرای فریب مردم و مشروع وانمود ساختن کشتن وی ازعالمان قشری فتوی طلبید وآنان ریختن خون آن بیگناه را مباح شمردند .

البته داراشکوه باعدم تجربه ونداشتن جربزهٔ کافی در امور حکمرانی و مملکت داری قادر باداره کشور پهناور هندوستان نبود واز پس مدعیان ومخالفان زورمند بر نمی آمداماعدم توانائی اوهرگز نمیتواندجوازعملی که اورنگ‌زیب با برادر بزرگتر خود نمود ، و بآن صورت او را از پای درآورد ، محسوب شود ـ مضافاً باینکه اورنگ زیب سایر برادران ومدعیان دیگر راهم با عناوینی مشابه ازبین برد .

درعصر **داراشکوه** زبان فارسی در **دربار هند** زبان رسمی بودوعلماءو نویسندگان وشعراء بیشتر باین زبان شیوا کتب ورسائل و اثرات خودرا فراهم می‌آوردند . سهم مشایخ صوفیه در **ایران وهند** در ترویج زبان وادب فارسی بیشتر ازطبقهٔ علماء است.

مشایخ صوفیه چون برای ارشاد غالباً باعوام الناس تماس داشتند، ناچار بیشتر تألیفات خودرا بزبان سادهٔ فارسی نوشته اندو بدین ترتیب صوفیان در **هند** ، **وماوراءالنهر وایران** پاسداران ادب وفرهنگ فارسی بشمار میروند.

داراشکوه که خودراشاعرفارسی گو وعارف میدانست ، بسهم خود در ترویج زبان فارسی در **هندوستان** کوشیده است وصرف نظر ازاینکه تألیفات خودرا عموماً به‌زبان فارسی باعباراتی سهل وعوام فهم فراهم آورده است با بزرگداشت ارباب فضل وهنر و کمك ومساعدت به‌شعراء وعرفاء درنشرزبان وادب فارسی خـدمات ذیقیمتی انجام داده است.

صرف نظر ازمطالب عرفانی مندرج در **سکینة الاولیاء** این کتاب عرفانی متضمن

قسمتی از **تاریخ هند** (از نیمهٔ اول سدهٔ یازدهم تا دههٔ اول نیمهٔ دوم همان قرن) میباشد و ازاین حیث هم کتاب **سکینة الاولیاء** قابل استفاده است .

درخاتمه از کمك ویاری، دانشمند محترم آقای **عبدالحمید نقیب زادهٔ مشایخ طباطبائی** در کار مقابله و تصحیح و تهیهٔ فهرست اعلام این کتاب ازطرف خود وعلامهٔ هندی جناب استاددکتر تاراچند صمیمانـه سپاسگزاری میشود .

والسلام علی من اتبع الهدی.

تهران ـ هفتم فروردین ماه سال ۱۳۴۴ هجری شمسی ـ برابر ۲۷ مارس ۱۹۶۵ میلادی.

سید محمدرضا جلالی نائینی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی